

امهای آنان مجال تحرک برای یافتن آذوه را بدند. موجو دیت کوچی ها در هزاره جات یک بار اضافی است که از سوی حکمیت بر هزاره جات تمیل شده است. حضور کرجی های مسلح در هزاره جات برای هزاره های غیر مسلح همچه شنج زاد بحران آفرین و رعب آور بود. کوچی ها نه قانونی می شاختند و نه شرافت انسانی را، تازه اگر قانونی می بود، داشت اتفاقی کوچی ها را حایت می کرد؛ زیرا در بار می خواست که برای حفظ این موقوف اجتماعی هزاره، باید وخت این مردم را از قتل عام و آوارگی حفظ نماید. (چنانکه گفته اند: برای حفظ زدن میش در تکان دهد. نه قانون مشربیت بودگی را زیر سوال می برد و نه جامعه در برای خرد و فروش هم میهن خوشی ملامت سوال می گذارد. آری، هنگامی که انسانی به بودگی کشیده می شود طبیعی ترین موقوف اجتماعی او بی پناهی است، نه قانون به حمایت از او می پردازد و نه جامعه به باری و همکاری او بر می خورد. در بیک میان اینباری از دانه های جو روز بکار رسان گرگ را نشان دهد) و تا این وخت بر مغز و ذهن هواره سایه داشته باشد، مذکوره عدالت خواهی و حق طلبی در آن زنده نخواهد شد. مرگ و حشت و زدودن سایه های از از مغز و ذهن هواره، رشد مذکوره عدالت خواهی و باره های حق طلبی را در بیک دارد. بنابراین باید که در بیک، قاعده ها و قانون مندی های را در هزاره جات حاکم سازد که این مذکوره هر گز بگیرد. یکی از این قاعده ها حضور مدام کوچی های داشت اتفاقی در هزاره جات است. بگیرم از این قصه که رنگش خون است.

سیاست تعیض و داشت با حفظ برخی از اصول و قانون مندی های فرق تا زمان هرگز شاه تداوم یافت. ظاهر شاه که با املاخ خود شان و فرا گیر آزادی خواهی و دمکراسی طلبی، مواجه گشت، چاره ای روز تظاهر در مذکوره ای دادن مردم در تعیین سرنوشت شان داشت. ولی از آنجایی که حاکمیت، ماهیت انصاری داشت، سیاست های تعبیض آمیز مذکوره سیاست بصورت خلیل ها زیرگاه و با روپوش از اصول دمکراسی همچنان حضورش را در عرصه های سیاسی و اجتماعی کشور حفظ می کرد. میکاتیزم و ساختار واحد های اداری که به مقصوده به میدان آمن مردم در تعیین سرنوشت شان تهیه گردید، از اساسی ترین اصول دمکراسی به شمار می رود، ولی این میکاتیزم طوری تنظیم گردید که در بطن خود زمینه های رشد و حاکمیت دمکراسی و عدالت را برای هدای سال نابود کرده. احقق هزاره جات به ولایات هیچوار، حذف مسماه هزاره جات از جغرافیای سیاسی کشور و نامگذاری آن به مسماه مرکزی و تشكیل واحد های اداری از خود گردید. این اساسی ترین اصول دمکراسی از صد پنجاه هزار نفر در هزاره جات (در حالی که در مناطق جنوبی پشتوان نشین و لسوالی های با طرفیت سه هزار نفر تشکیل گردیده است) تعیض آمیز ترین سیاست های بود که هزاره جات و مردم آن را می از حضور چشمگیر در عرصه سیاسی و تصمیم گیری کشور باز می داشت و هم از امیازات

اجتماعی و امکانات ملی محروم می نمود؛

زیرو ولایت از حیث درجه اداری بالاترین واحد اداری است که پس از پاخت

کشور پیشتر امکانات ملی و نهادهای اجتماعی از تغییر داشتگاه،

مدارس... را در خود جذب می کند. باینودن هیچ پلایت

متصل در هزاره جات جذب امکانات ملی و نهادهای اجتماعی

در آن منطقه میگیرد که پشتوانه

قانونی تدارک و لسوالی های انگشت

شاری هم که در هزاره جات تشکیل

یافته است طرفیت و صلاحیت قانونی جذب

آن قدر امکانات را تدارک که بتواند به مشکلات

اقتصادی و نیازهای اجتماعی هزاره جات پاسخ مشیت بگیرد. به

مین چهت است که شاهراه عمومی که کابل را به غرب کشور

وصل می کند به دراز نای پیش از هزار کیلومتر از نقاط جنوبی

کشور می گذرد، در حالی که نزدیکترین راهی که کابل را به نقاط

غربی کشور پیوند می دهد معیر استراتیژیک هزاره جات است. با

این حال هزاره جات غیبی نیزه بک رسک نیمه پخته را که کابل

را به هزاره جات و هزاره جات پاسخ به ولایات غربی کشور، از بساط

دهد، بر پست خود شاد باشد. معروفیت هزاره جات از داشتگاه

و سایر نهادهای اجتماعی نیز از بطن همین سیستم و مکانیزم

بر خاسته است. خالی بودن هزاره جات از واحد های اداری ولایت و

لوسوالی های اجتماعی هزاره سان را در پارلمان و مجلس شورای ملی نیز به

هرمه داشت. ازین جهت هزاره سان غیبی توانست در عرصه سیاست

گذاری و تصمیم گیری کشور راه باید تا بتواند فریاد چشمگیر

انسانی خویش را در گوشها طین افگن سازد. «ادامه دارد»

فروشی اشکار لب به اعتراض بکشاید، هیچ انسانی نیست، که در

پیش چشان هزاران انسان هزاره که به حیث بوده خرد و فروش

می شوند، برای نسلی خاطر آنها حد اقل روش را توان با تأسی

تکان دهد. نه قانون مشربیت بودگی را زیر سوال می برد و نه

جامعه در برای خرد و فروش هم میهن خوشی ملامت سوال می

گذارد. آری، هنگامی که انسانی به بودگی کشیده می شود طبیعی

ترین موقوف اجتماعی او بی پناهی است، نه قانون به حمایت از او

می پردازد و نه جامعه به باری و همکاری او بر می خورد. در بیک

کلام بوده های بی پناهی انسان ها از حفاظ موقوف اجتماعی

همتدا تاریخی است که تنها با شکافتن و از زیبایی آن می توان میزان

این نیاز و عطشی پیاپی آن را انعکاس بخشد. به گذشته های

بسیار دور بر غیر گردید.

تاریخ صد ساله کشور، را باز می گشاییم و گوشش های از آن

را به مطالعه و بررسی می گیریم. تاریخ صد ساله کشور، تاریخ

انحصار قدرت و دنی عدالت سیاسی اجتماعی است. انحصار

قدرت سیاسی اجتماعی در کشورها بر سر تبعصات نوازدی،

زیانی، تاریخی و مذهبی تکنون یافته و رشد کرده است. همانگونه

که بیان گردید، در ترکیب ملت افغانستان، لیهیه است مدد، با

زبان، تاریخ و مذهب متعدد نهفته است. تعدد میلتها کشیده و

زمینه سیاست مساعده باری شکل گردید و رشد قدرت های

انحصاری در این کشور بوده است. حاکمیت انسانی ترین

پیروزی و بقا از دامن زدن به این تبعصات تغییرهایی دارد،

تریوتی می شد. انحصار قدرت به غیر انسانی ترین وجه بر محور

ماندن حقوق و ممانع سیاسی و اجتماعی اتفاق مختلط ملت به

جز قشر و استیضاح های شرکت کننده اند. تاریخ از آن

لاغری شد و رورپا بر یکند شد. است. هیچ کس که فاری، آواره و

سرمایه اش را از دست داده و نه حیثیت اجتماعی، زیرا آواره،

است که از مجازات حکومتی قتل عام، فرار کرده و باید آن قدر

بارستگین را میتواند بگشاید تا در زیر آن پنهان گردد. از همین جا

است که بارگشی به حیثیت یک اصل و یک سرنوشت در زندگی هزاره

ها مطرح می گردد، کلمه «هزاره» مفهوم باریزی را در اذهان

اغفال نموده و چند صاحبی را زندگی که بارگشی به این استوار می

بارستگین را میتواند بگشاید تا در زیر آن پنهان گردد. از همین جا

است که بارگشی به حیثیت یک اصل و یک سرنوشت در زندگی هزاره

در حد «انسان ندیدن» آنرا باعث محرومیت آنها از کوچتنی

زمایا بی زندگی سیاسی و اجتماعی شده و سخت ترین و غیر

انسانی ترین شرایط زندگی را بر آن تحمیل می کرد. هزاره از

مفهوم دارایی، بر خودداری و زندگی، نقطه کوله باری آن قدر را بر

دوش می کشید و افزون طلبی حاکمان خود محور و افزون طلب را

نقطه باخون خویش می توانست اشیاع غاید.

سیاست تعیض پعنوان بگانه توجه و وزیر ترا برای انسانی

انحصاری در اوج خصوصت و کیم و وزیر از زمان امیر عبدالرحمان

آغاز شد، تا دروره، انقلاب تداوم یافت و پس در فصل پیروزی و

سربازان امیر به اسارت نیاتداه

است. از این ابتدا شرکت کننده اند که

به این موقوف دست یافته است. خدا

را سیاسی می کناره از اینکه سرش

هزاره ها مشارها نشده و در چنگال

سربازان امیر به اسارت نیاتداه

است. از این ابتدا شرکت کننده اند که

اسارت در چنگال خشن طبیعت

اصل سوم باری زندگی هزاره های

است که در سایه ترم حاکمیت از

کشیده شدن تخم شام و وزن آن در

تراویز و صون مانده و شمشاد چلادن امیر برا

بریدن سر آنها در غلاف شده است. اما امیر به خوبی

می داند که تبدیل هزاره ها از نفاذ هموار و حاصل علیه را

در شرکت کننده اند که شاهراه عمومی

کشیده می شوند و خود را به غرب کشیده می شوند

در چنگال خشن طبیعت

رائدن پیسایری از طرف های در گیر بسوی نتیجه دوم یعنی تجزیه کشور می باشد. یقیناً خصوصت های در این جهت، افغانستان را کانون پیغامی خواهد ساخت که هیچ یک از کشور های رقابت کننده، از آن بی ضرر نخواهد ماند. و نهایت ممکن است که آتش یک جنگ منطقه ای شعله ور گردد.

به نفع کشورهای منطقه است که از یک حکومت تفاهم ملی، عملای حبایت نموده، سیاست های خود را طوری عبارت نمایند که یک افغانستان بایثایات، با حاکمیت معمک ملی در همسایگی شان بوجود آید. فقط در این صورت است که افغانستان نفع خود را بعنوان نقطه اتصال در اقتصاد جهانی بازی خواهد کرد. افغانستان بی ثبات باعث می گردد که بازار های خالی آسیای میانه را، کسانی دیگر پر نمایند. تبادل اجراز داد که فرست ها از دست بروند و فرزندان افغان بیش ازین قریب گردند.

یک حکومت میتواند بر تفاهم ملی به نفع کشور های همسایه است

نتیجه اول که اساس واقع بینی و رعایت صالح عالیه کشور، مترتب می شود، ایجاد پاره همسایه و شریک سایع است. یعنی در سوریه که هیچ کسی شکسته نشود و هر کسی خساره مند گردد، این باور بوجود می آید که باید جلو خسارات را با همیستی گرفت و کشور را با تشریک مساعی همه نیروهای اجتماعی، ساخت. نتیجه دوم تجزیه کشور است که در اثر انعطاف نایابی از آن شده است که گرایش های تفاهم ملی، در سیاست های این احزاب، رونگار گردد.

پنگاریم، یقیناً قسمتی از پدیده های مردم افغانستان، در خارج از کشور آن ها، تقدیر و تدبیر می گردد. منابع اقتصادی و سیاسی بی که در بسته همنوایی های مذهبی و نژادی از سوی این کشور ها، تعقیب می گردد. تا آن جا به مطلب و احصار، گزینش می یابد که تا سرحد تجزیه افغانستان نیز، انعطاف و تفاهم نشان نمی دهد.

جنگ افغانستان از نظر این کشورها، جنگ منافع اقتصادی و سیاسی است. هر یکی از خواهد این کشور مصیبت زده و احصاراً در دست داشته باشد و از آن بعنوان سکری ما پیلک خصوصی خود، به کشور های آسیایی میانه، پرش نماید و نیز افغانستان، به جیش آلت کار سیاست رقابتهای هر یک این کشور ها در مقابل دیگر، مورد، بهره برداری آرام وی ذمغندۀ قرار گیرد. باید با اظهار تأسف عصیت به این نکته توجه گرد که در مورد افغانستان، هم عمل های داخلی و هم عامل های خارجی بعرا، به آتش نایابی نایابی رسانید. در تاثیر مقابل این عامل هاست که مخصوصاً های در کشور ما، هر روز رویه شدید می رود. در پس موضعه های اخلاقی این کشور ما به گروه های سیاسی کشور ما، مبنی بر تفاهم و انتخاذ شیوه های حل مسالت آزمیز بعرا، رعایت مصالح ایالیه ملکی و اهیاناً اسلامی، سیاست های خشن جنگی به پیش برد می شود. کشور کسی پیدا می شود که این مردم افغانستان را تقدیر می نمایند.

کلگر می شود همانگونه که گروه های سیاسی کشور ما، از خود ارادیت نهی گردیده اند، کشور های منطقه نیز می سوی خالت انفعای وی ارادگی به پیش می روند و این روند باین المللی دشن قضیه افغانستان، رو به تشدید است. این جاست که اراده های گوناگون و متضاد در قضیه افغانستان دخالت می کند. به همان نسبت که این تضاد ها، خصوصت آزمیز می شود، در افغانستان خصوصت های اوج پیشتر می گیرد. در توجه حل بعرا افغانستان به همان مشکلی بر خود می ناید که رابطه خصوصت امیر ایران و امرنکا، پاکستان و هند، تقابلات محافظه کارانه دستگاه رهبری روسیه به سمت رقابت های دوران جنگ سرde بالبلوک ناتو، لینحل به ظرف می رسد.

اینچه چرا، گروه های سیاسی در داخل کشور از خود ارادیت تهی گردیده، باید ریشه آن را در بعرا ملی بی بافت که در طول تاریخ افغانستان این کشور های آزمدند خارجی بود. قوانون حاکمیت ملی که همیشه مردم حایات کشور های آزمدند گرفت کشور ما، در گذشته خود، تجربه حاکمیت ملی را باسته بیار آورده هم گروه های سیاسی را، همین سنت و استیگن سیاسی افغانستان بوده که دول خارجی را، به طمع بی اش، محروم سازد، زن خ دارد که گام به گام پیشتر زندگی، خود را برای زیست آبرومندانه و مؤثر، آماده بسازد و این جز با تعلیم و تربیه مدرن، در شرایط زندگی مدنی، میسر نمیست. اگر باید این کشور را کاروان روبه شتاب شریت، همگام باشیم ناگذیرم که واقعیت ها و الزام ای مربوط آن را نیز پذیریم. در شرایط کنونی کسی نمی تواند، درها را مسدود نموده در پشت دروازه های فرو پسته و بردیده از پرسه همانی زندگی، به حیاتش ادامه دهد.

بر داشت ها و عقاید خاص می تواند توجه کننده، ستم بر قشر خاص اجتماعی، گروه های انسانی و قومیت ها گردد. تجمل بر داشت و عقاید خاص بر اکثریتی که در مورد آن تردید دارند، قابل ای، خواستار تجدید رخدان طالبان در مورد شده، از کشور های جهان پذیرش نمیست. و انگیزه ما در جامعه جهانی بی زندگی می کنیم که اعضای آن بطور عموم، روی اصولی توافق نموده و بخاطر رعایت نیز خواهان تغییر مقررات طالبان در مورد زنان گردید.

نظام سیاسی بی که حق آزادی کار و تعلیم و تربیه را از انسان هی کیرد در واقع در جهت اسقاط هویت انسانی گام برمی دارد

آن، تعهد سپرده و کتوانیون های را امضا کرده اند. افغانستان از کشور های است که امضا آن در زیر سپری از این تعهد نامه، دیده می شود. حقوق بین المللی، گرچه ضمانت اجرا های حقوق داخلی را ندارد اما می تبینند عدم رعایت این اصول و تعهدات بین المللی، ازدواج بین المللی و تبیهاتی را زیر طبق قطعه همکاری، در پی خواهد داشت. کشور ما که از سال (۱۳۷۵) تاکنون با تغییر میان دین اسلام است که طرح شخصیت و نقش اجتماعی زن را پیش کش می ناید. نام زن که بار ننگ را با خود می کشد و از یاد آن چهره های سیاه می شد با شکل گیری اسلام در ریف نام مردان آمد و همطران آن در قرآن مطرخ گردید. مردم در قرآن از زنان گزینید به حساب می آید و ملکه همانند پیامبران با او سخن می گویند و این شناخت دهنده است. این حکم بر این این ایجاد می کند.

زیرا می خواهد این را بجهه ای برای عدم همکاری باقی نگذارد. بر خلاف اصول و مقررات متعدد در اعلامیه ها و عرف بین المللی است که زن ها از حق اشتغال بپرور از خانه محروم و در وازه های مکاتب به روی آن ها مسدود گردد.

حرب وحدت اسلامی، افتخار دارد که یگانه حزب در کشور است که زنان در شورای مرکزی آن، عضویت داشته، در قام تصمیمات سیاسی و اجتماعی، حق بحث و نظر دهنده دارد، این حزب همانگونه که ثابت گردیده است یک سنگر مستحکم برای استقرار عدالت سیاسی در کشور است و چیزی خود می داند که در جهت اعاده بیشیت و حقوق مسلم قشر محروم زن از هیچ چیزی، تلاشی، فروکشانی ننماید.

استقرار عدالت سیاسی در کشور که ضامن اعاده هر نوع حقوق انسانی برای قامی افشار و ملیت ها در کشور است هدف اصلی و استراتژیک حزب وحدت اسلامی را تشکیل می دهد. در فردای حقق این هدف، هیچ قشر و قومی، در کشور، احساس محرومیت نکرده، همه با روحیه ملی و برادری در ساخت کشور خود در تلاش خواهد افتاد.

کمیته، صلیب سرخ تصمیم گرفته است...

تصمیم گرفته اند که تعداد کارمندان خود را در کابل تقلیل دهند. گرچه میانع صلیب سرخ گفته اند که این اقدام یعنی تعطیل کارهای انسانی اما دنبال اخطر های سازمان های بین المللی میتواند تغییر می شود طالبان در مورد مقررات مقدی آن ها در باره زنان که اگر این تغییر میورده باشد میگردید، ممکن است به توقف کمک های بین المللی، منجر شود، این اولین اقدام عملی این سازمان هاست که بی تغییر میورده باشد از زنگی مدنی، میسر نمیست. اگر باید این کشور را رایی کار در کابل تحت کنترول طالبان، نشان می دهد. تا کنون بیش از (۴۰) نفر از کارمندان صلیب سرخ جهانی و دیگر سازمان های با استفاده از طیاره سازمان ملل متعدد، از کابل خارج شده، به پاکستان منتقل گردیده اند.

به ارتیاط مقررات طالبان در مورد معن کار زنان در ادارات و بسته شدن مکاتب دخترانه، کمیسیون اروپا در بروکسل، طی بیانیه ای، خواستار تجدید رخدان طالبان در مورد شده، از کشور های جهان خواست که در زمینه بی تفاوت ثابتند. همچنین، برپانه تغییره جهان نیز خواهان تغییر مقررات طالبان در مورد زنان گردید.

تکلیف وجود خود تا طرفیت کامل استفاده نمایند و فقط در این صورت است که مطابق با طرز تفکر اسلامی، حکومت در آفرینش توجه شده، فلسفه خلقت تحقق می یابد. در این اساس آزادی در انتخاب شغل، حق طبیعی و فطری هر انسان است. نظام سیاسی می این حق ای انسان می گیرد، در واقع در جهت وارونه سازی و استقطاب هویت انسانی عمل می غاید.

زن یک انسان است و هیچ کسی غی تواند او را از حقوق انسانی اش، محروم سازد، زن خ دارد که گام به گام پیشتر زندگی، خود را برای زیست آبرومندانه و مؤثر، آماده بسازد و این جز با تعلیم و تربیه مدرن، در شرایط زندگی مدنی، میسر نمیست. اگر باید این کشور را کاروان روبه شتاب شریت، همگام باشیم ناگذیرم که واقعیت ها و الزام ای مربوط آن را نیز پذیریم. در شرایط کنونی کسی نمی تواند، درها را مسدود نموده در پشت دروازه های فرو پسته و بردیده از پرسه همانی زندگی، به حیاتش ادامه دهد.

بر داشت ها و عقاید خاص می تواند توجه کننده، ستم بر قشر خاص اجتماعی، گروه های انسانی و قومیت ها گردد. تجمل بر داشت و عقاید خاص بر اکثریتی که در مورد آن تردید دارند، قابل ای، خواستار تجدید رخدان طالبان در مورد شده، از کشور های جهان پذیرش نمیست. و انگیزه ما در جامعه جهانی بی زندگی می کنیم که اعضای آن بطور عموم، روی اصولی توافق نموده و بخاطر رعایت نیز خواهان تغییر مقررات طالبان در مورد زنان گردید.

شعر و ادب

شهید بلخی

هی وحدت

من فلسفه، غیر جدل می نشاسم
یعنی به جز از سعی و عمل می نشاسم
چون نیست بقا را سبی غیر تنافع
با بودن این اصل، بدل می نشاسم
منظومه، هستی، همه آماده، پیکار
چون برق روانند، کسل می نشاسم
هر وقته، به میزانی و وقتی و محلی است
در غیر محل، ناحل و حل می نشاسم
کون است چو پر کار به یک نقطه، میهم
با بودن آن نقطه، اجل می نشاسم
ماهیت اصلی یک و، مازاد؛ تحول
پیچیده کلامی است مثل می نشاسم
یک دست به کار است خدایا که طبیعت
پاعلیت مرزوز علل می نشاسم
داتم که مؤثر، پی تاثیر اثر شد
من طالع و تاثیر زحل، می نشاسم

مفهوم و جود است زفرضیه موجود
او هست در او نقص و خلل می نشاسم
با عشق چو مشهود بود چهره، مشوق
پیرایه ندانیم و حل می نشاسم
ایام و فصلوند، چویی مدخل الجمال
وقت دی و یا خوت و حمل می نشاسم
مقصود که خوناب ازین جوی روان است
آرامی و اصلاح دول، می نشاسم
تاهست جهان، چنگ بود صلح؛ جهان را
جز داعیه، مکر و حیل می نشاسم
پیمانه، ما دهر پریز زهی ستم کرد
تا کن کشدم جام، عسل می نشاسم
ای شاه پرستان زمن این کیش نخواهید
هر راهن و دزد و دغل می نشاسم
بیزار زهر شر کم و مست ازی وحدت
غیر از حمد عزوجل می نشاسم
حق است سزاور پرستش دگران را
بی سهر و خطایا و زل می نشاسم
زندانی دل داده، خوشم به کابل
با کعبه آمال، امل می نشاسم
پرسید زمن دوش رقیبی زکجا بی؟
گفتم بشرم، لیک ملل می نشاسم
گفتنا که تو از قله، بلخایی و گفتم
با قله توحید قلل می نشاسم
گفنا چه عجب نفر غزل گفته ای، گفتم
غوغای نهان است غزل می نشاسم
این شورش عشق است که هم بوده و هم هست
محروم ابد یا که ازل می نشاسم

جانب

جام جهان بین

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
آنچه خود داشت زیگانه نهان می کرد
گوهری کز صد کون و مکان بیرون بود
طلب از گم شد گان لب دریا می کرد
مشکل خوش بر پیر مغان برمد دوش
کو به تأیید نظر حل معمای کرد
دیدمش خرم و خندان قدر باده بدبست
و اندران آینه صد گونه غاشایان می کرد
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم؟
گفت آنراز که این گنبد میمانیم. کرد
بیدلی در همه جا خدا را ای او بود
او فیضیدش و از دور خدا یا می کرد
این همه شیوه خوش که می کرد اینجا
سامری پیش عصا «وید بینخا می کرد
گفت آن یار کروگشت سردار بلند
چریش این بود که اسرا و هویا می کرد
فیض روح القدس ارباز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحان می کرد
گفتش سلسه زلت تبان از پی چیست؟
گفت حافظ گله ای از دل شیدا می کرد

«مهدی بهاء الدین»

پیام شهیدان

در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست
دشمن اگر چه تشنه به خون گلوی ماست
گردیدم دور یا ر چو پروانه دور شمع
چون سوختن در آتش عشق آرزوی ماست
از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم
در راه وصل این تن خاکی عدوی ماست
خاموش گشته ایم و فراموش کی شویم
بس اینقدر که در همه جا گفتگوی ماست
ما را طوف کعبه به جز دور بار نیست
کر هر طرف رویم خدا رویه روی ماست
هر جا که هست روی زمین ارغوان سرخ
ایش زخون ما گلش از خاک کوی ماست
گرسته اند مردم ظالم زیان خلق
غم نیست چونکه غالب دلهایه کوی ماست

«عبدالخالق شکیب»

وستم سوخت

آمنه نوروزی»

خران

غروب شد

بهار رفت

و مرغک خیال من چه بی پناه بال بال می زند
تو گوئیش که زندگی فقط همین دقایق است
نسم چون حیری دزد کنار جویبار عاطفه
ترنم نگاه بلبلی به سمت گل

گلی غمین و نالمیدا

در آرزوی دیدن بهار

من این دعای تلخ را در آستان رنگ زرد،

رنگ زرد یک درخت

سالیان سال دیده ام

به خاطر سپرده ام

کنون دوباره من توان حضور فصل زرد را کشید
و دیسایدیه خوش دست را

به روی صفحه، طوبی فصل ها کشید

و می توان سیند سین نسیم سرد از خزان خرد
و این تکرر دوباره هاست

خزان

چو اشک های برگ ها

به یاد سبز بودن و نشاط

از بر های پر غرور می چکد

چو چشم ای در امتداد کوه ها روان

چو باد سهیگین بروی شاخه ها وزان

کاش قلب های ما

رنگ و باور خزان به خوش می گرفت

غروب شد

بهار رفت

و مزاعک خیال من- چه بی پناه - بال بال می زند.

زاداغ سهمگینت سینه ها در آتش غم سوخت
جهان چون روز محشر گشت و سرتاپای عالم سوخت
و در آغوش گرم خاطرات خسته و غمگین
سرا پا شعله ور تالحظه، دیدار خواهم سوخت
دویاره خون گرم عاشقان از جمله جاری شد
تبسم در میان شعله، اندوه و ماتم سوخت
شغاد نا برادر آتش نینگ در چه ریخت
دل هفت آسمان نالید هنگامی که رستم سوخت
و قرآن باز هم بر نیزه های حیله بالارفت
به کبریت سیاه «صلح» «محصول فراهم» سوخت
زیس که خشکسالی داد زد از چارسوی شهر
گلستان در هوای دیندین یک قطره شینم سوخت
درین دوران بی آبی نه تنها رود بارما
که تهراچشم می امید اسماعیل -زمزم- سوخت
همانهایی که در سنگین ترین خواب هیلایی
خرد شان، عقل و دینشان در تب دینار و در هم سوخت

گرده همایی مزاد...

کشور بوده و این نا امنی معلول مستقیم پخش سلاح در میان مردم می باشد، لکن نایاب فراموش کرد که بدش کشیدن اسلحه، خودش منطقی دارد که اگر از دید آن منطقی، لزوم داشت اسلحه، نفی شود، اسلحه از سوی دارنده گان آن، بعنوان ناموس تلقی می شود.

اینکه چه کسی اسلحه را می گیرد، برای دارنده گان آن، از اهمیت فوق العاده برخوردار است اگر این موضوع حل نشود که مرجع با صلاحیت مورث قول و اعتماد همه، برای حمایت از اسلحه، قبیل از هر گونه اقدام تحریک آمیز، تشکیل شود، شعار جمیع آوری اسلحه و لوحت بهانه تأثین امنیت، چز دیگری غیر از یک شعار جنگی نخواهد بود. طالبان تا آنچه که آمدند یک امر طبیعی بود، اما در گز از جای که قرار دارند یا واقعیت های دیگری روی خواهند شد.

گرفتن کابل بعنوان مرکز اداری سیاسی کشور، با ترکیب جمعیت چند ملیتی اش، یک آزمون است که استراتژی اصلی طالبان را، آنکار می سازد. صرف شعار جمیع آوری اسلحه و تأمین امنیت اگر تا مرز کابل می تکوین یافته است اما این نتایج، بروز یک شعار مارک را دارند. درست است که از حفاظت شاخصان وجودی، تفاوت های میان زن و مرد دیده می شود و این تفاوت ها، برای تکمیل و جویشیدن این دو انسان با یکدیگر، پیش از تداوم نسل، در آفرینش بیشتر در وجود زن ها، تبلور یافته است و کار کرد زن ها در پرورش زنده، مهمتر از مرد هاست، باشد یا بستگی های لازم الزامی را داشتند که این امر طبیعی بود، اما در گز از این نتیجه، عمل نمایی بود که حاکمان فعلی کابل یعنی طالبان، تولد یافت و با رشد سریع، خود را به پایتخت رساند.

در ظرف دو هفته بعد از ورود طالبان به کابل، تا کنون هیچ اقدامی در جهت تشکیل یک حکومت ملی در کابل صورت نگرفته است، لازم بود که طالبان بعد از تسخیر کابل، بعای اقدامات تحریک آمیز بسوی شمال کشور، یک فراغون اعلام عمومی را اعلام می کردند، شیوه ای تجاه که فعلای در مزار اعلام گردیده است. گردهمایی مزار شریف باید در کابل اینجا می شود و از سوی طالبان. حالا که همه اطراف در گیر در قضیه کشور، حاضرند که از طریق مذاکره و مفاهیم، بحران کشور حل شود، هیچ پلان دیگری نمی تواند، بعنوان ترتیباتی جای آن را بگیرد. اگر قضیه کشور، از طریق مقاومه حل می شود و اسلحه بدین کدام درگیری، قابل جمیع آوری می باشد، چه دلیلی وجود دارد که بجای این شو، راهی در پیش گرفته شود که منجر به خونزی و فاجعه انسانی در کشور گردد.

گردهمایی مزار شریف آخرین شانس برای نجات کشور از تحریک می باشد. از همه اقدامات و ملیت ها، چهادی و غیر چهادی بدون کدام پلان قابل، دعوت بعمل آمده تا برای تعیین سرنوشت کشور جم شوند و راه حلی را پیدا نمایند. دعوت ظاهر شاه در این مجمع بزرگ، هر گونه بهانه ای را برای عدم شرکت، ناقمکوب می سازد. و این نشان دهنده آن است که برای افغانستان یک پارچه، صداقت، مسیحیت و باورمندی حقیق وجود دارد. اگر یک چنین ایتکاری را طالبان از خود بروز می دادند، یقیناً هیچ کسی مخالفت نمی کردند و حالا نیز این فرضت وجود دارد.

ما از همه اطراف، جداً خواستاریم که از سیاست های تحریک آمیز و چنگی دست بودارند که چنگ بعد ازین غیر از آن مفهومی را که قبلًا داشت، معنی حساس تری را القا می نماید. ما امیدوار هستیم که همه، معنی چنگ کنونی را بفهمند و از ورود در آن، پرهیز نمایند.

قبل از هر گز تهدید می گرد اما حالا همراه دام

که الزامات وجود دیگران را نیز محترم شمارد. به این ترتیب تساوی حقوق در واقعیت امری خودش، زمانی بوجود می آید که انسانیت غایب نیست که از حفاظت اجرایی، این تساوی، وجود داشته باشد. البته این که می سر زیست تکاملی و جهت آن را، تعیین می نماید. گرچه فرهنگ برای دنیا، تراویده استعداد انسانی است اما وقتی گذاری عامل زور، رعایت گردد. یقیناً عامل زور بدن مکاتیم های کنترول کنند، واقعیت تساوی را رمی زده، تعیین و ستم را تجییل می نماید. اما اینکه در دنیا امروز، اعمال زور از سوی مردان بسیاری از حقوق مسلم نه را، پایاگل نموده است.

هیچ کسی غایب نتواند انکار نماید که از حفاظت انسانی و

شخصیت انسانی، در میان زن و مرد، تساوی برقرار است. چه

اینکه هر دو از نفس واحد آفریده شده اند و هر دو در خطاب

را دارند. درست است که از حفاظت شدن و بالشگی

آفرینش، مخاطب قرار گرفته اند و هر دو تکمیل و

جویشیدن این دو انسان با یکدیگر، پیش از تداوم نسل، در آفرینش

تکوین یافته است اما این نتایج، بروز یک شناختی انسانی را در مر

دو، بهم غیب نماید. چه بسا اگر اقراز نایابی که شگفتی های آفرینش،

بیشتر در وجود زن ها، تبلور یافته است و کار کرد زن ها در پرورش

زندگی، مهمتر از مرد هاست، باشد یا بستگی های لازم الزامی را دارد،

منظر است. یعنی قام آنچه که انسانیت را تحکیم می نماید.

با این دید در آنچه که ما قرار داریم، بدون لاحظه فرهنگ،

هرگز ما قادر نخواهیم بود برای انسانیت خود مفهومی بیاییم.

راطبه مستقیمی میان تشید انسانیت و امتالی خفره های

جاده، هیچ کسی غایب نتواند، برای خود شخصیت انسانی قابل باشد

اما در یک وضعیت انسدادی مجهزه ای را روز و فرهنگ در

بیرون از همه اینها، اجازه نماید که دهد که این ای واقعیت چشم بازگاید و

با پیش و سلیمه ای نسبت به زن می نگرد با همین دیدن انسانی هم

حداقل توقع این است که آغاز نز پرورش دندانه انسان باشد.

پدیده است که فقط انسانیت انسان را بروز واند و گفته شد که

انسانیت انسان، در جریان مستمر تعلیم و تربیه، فرهنگ، شکل

من گیرد. آنچه سخن در این نسبت که زن ها، نیم پیک اجتماع

است و با خانه شنیدن آن کار کرد جامعه فلنج می گردد بلکه

سخن از هستی انسانی می تواند انسان پروراند و گفته شد که

آفریده شده و استعداد شدن مفهوم مردان را دارد و اگر این استعداد

به کار نماید، زنی که این انسانیت تهی می گردد.

تو زاد انسانی، در آغاز مادر چشم بسوی جهان می گشاید.

اوین چیزیات تماش نوازه باعیضیت در مام، مادر، حقیقت می پذیرد.

با اینکشان مادر است که الفی زندگی، در سفحه ذهن کودک،

رسم می گردد. هر آنچه ازورده می گردد بر این شالوده است. چه

من خواهیم به این صفحه خام، رسم نماییم؛ این مربوط را به

انگشتان رسم (مادر) این انگشتان هنر پرور است که خالق

شکنی ها و زیبایی ها می شود.

ما انتظار داریم که جامعه نیز می شود و با شخصیت و

استوار داشته باش اما باید پرسیم که یک چنین جامعه ای، در چه

دامانی می تواند پرورش یابد؛ آیا دامانی که تربیت فرهنگی نمیدیده،

نمی تواند انسان با فرهنگ و نیز موند، پرورش هد؟

مکنی، نمی تواند ادامان، از عده بپاروار کرد براید اما از عهده

تربیت معلمی و تربیه شرور است، تا شخصیت انسان، واحد

ظرفیت رفتار های انسانی و در نتیجه بروز حلقاتی ها گردد.

بلهلاو اگر به همان یافته های تحریکی، بسته شود، گز زمان ها،

طبق اصل آنژروی، آن یافته ها را نیز، فرسوده خواهد ساخت و در

نتیجه انسان از فرهنگ تهی خواهد شد. بدیهی است که چنین پیش

آمدی، مرگ انسان خواهد بود.

بر این اساس قبول انسانیت برای یک شخصی، حق تحصیل و

تکمیل را نیز برای آن شخص، منظور می دارد. بد همین ترتیب

نهی این حق، مسایر با فنی انسانیت تلقی می گردد؛ زیرا که

اصولاً بر حقیقت در برابر استعدادی، قرار می گردد.

اسنان، قابلیت های شکننده ای را می دارد و توانایی آن را

دارد که از یک موجود معرفاً آنر، به یک موجود آفریدگار تبدیل

شود، در مسیر این تحول و تحول، رعایت های را، ایجاب می کند

که آن به حق تعبیر می شود. حق یک نوع باستگی هایست که

ضرورت رشد استعداد ها، بوجود می آورد، دیگران و جامعه، به

رعایت آن ملزم می گردند. این الزام یک الزام مقابله ای است که از

اقرار به موجودیت یکدیگر، بر می خیزد. چون هر کسی می

خواهد، باستگی هایش رعایت گردد، به همان نسبت، موجود است

امروز ما

جنرال پول در اثربیل توطئه خانانه و بزرگانه به شهادت رسید

او، قریانی سیاست صلجویانه خود به نفع مردم شد

طالبان، خبرنگاران را متهم به پخش اخبار دروغ نموده آنها را ملزم نمودند که قبل از نشر، گزارش‌های شان را از دید مقامات طالبان بگذرانند

روز پیش از این می‌گذرانند، امیر خان متهم، کمیل وزارت اطلاعات و کلتر طالبان، در مصاحبه با خبرنگاران، آنها را متهم نمود که در رابطه با مطابق شمار کابل، گزارش‌های غلط، پخش می‌نمایند و از آنها خواست تا قبل از نشر گزارش مایشان آنها را از دید مقامات طالبان بگذرانند. وی اضافه نمود که بهتر است خبرنگاران، اخبار را از منابع طالبان بگیرند و طالبان چون مسلمان هستند دروغ نمی‌گویند. این الزام بعد از آن صورت گرفت که خبرنگاران، گزارش‌هایی را از پیش روی نیروهای مسعود، در مطابق شمار کابل، به نشر می‌رسانند. و پس ازین گزارش‌ها است که خبرنگاران از سفر به این مناطق منع شدند.

تحت کنترول از اوردن اخبار و گزارش‌ها در راستای سیاستی اینجا می‌گیرد که طالبان بعد از تखیر جلال آباد در این شهر، آن را به مرحله اجرا گذاشتند. طالبان طی یک مستور نامه در شهر جلال آباد، چین مقرر داشته‌اند که روز نامه‌ها در صورت اجازه نشر می‌بایند که برخلاف سیاست طالبان نبوده و ممیز پالیسی آنان باشد و روزنامه‌ها نمی‌توانند در صفحات خود به چاپ عکس، چه نمی‌و چه می‌مادرت غایبند.

ناظران حس می‌زنند، اگر طالبان براین گفته خود اصرار ورزیدند که حقاً گزارش‌ها را از نظر بگذارند ممکن است این عمل به خروج سیاری از خبرنگاران از ساحات تحت کنترول طالبان مخصوصاً کابل، منع شود، در صورت وقوع چنین حالتی، مردم جهان از مصیبتهای مردم افغانستان، بی خبر خواهند ماند.

صیقی کانجو معاون سابق وزارت خارجه، پاکستان:

گروه طالبان قادر به تشکیل یک حکومت نیرومند مرکزی در افغانستان نیستند

صدیق کانجو معاون سابق وزارت خارجه، پاکستان در میز گردی که از سوی روزنامه، جنگ به ارتباط تحولات اخیر افغانستان دایر شده بود، در پاسخ به این سوال که آیا طالبان به تشکیل یک مقر قوی و نیرومند قادر خواهند بود، گفت: به قدرت رسیدن طالبان به معنای حل بحران افغانستان نیست. این گروه قادر به تشکیل یک حکومت نیرومند مرکزی در افغانستان نمی‌ست.

طالبان به هیچ نوع حقوق انسانی احترام ندارند، و توقع هم نیاید که آنان در اینده روش مثبت و نیکوبی را در پیش خواهند گرفت. بر پاکستان لازم است که با افغانستان به جیش یک کشور برادر اسلامی پرخورد غاید و بر همین اساس روابطش را با افغانستان پرقرار نماید.

هفته نامه، سیاسی، فرهنگی و خبری

امروز ما

زیرنظر شورای نویسندگان

UNIVERSITY TOWN P. O. BOX: 1073

PESHAWAR - PAKISTAN

قیمت یک شماره: ۳ روپیه با معادل آن

بسیاری از مأموریت‌های هیئتی، نقش گرفته، کلاغان سیا، و لاشخوارها را بجا نهادند. آن مطروح نمایند. آنها بخوبی درک کرده اند که فقط در فقدان یک چین چهاره های را برانگیختند. به جیش مستوفی و لایات بهسوس، اینها وظیفه من کردند. در نتیجه دلسرخ و آگاه است که مجال طرح وجودی برای فراخان فراهم می‌گردد و گونه در روش این اندیشه‌های شخصیت‌های مثل شهید پیری، سرنوشت خفاشان، در غارهای تاریک و متصفح خواهد بود.

بینیان خلاصه همچون خار در چشم مزدروان و خانین می‌خیلید. سرانجام در اواپل هفته گذشتند، در حالیکه بسوی وظیفه شهید پیری، عضو هیئت صلح در غرب کابل بود و در قول اردوی حزب وحدت اسلامی در خانانه می‌گذرند. در اثر یک توطنه اش رسیده بود. او شنگر حکم اداری، سیاسی و نظامی در منطقه بهسوس بود و شهید پیری از باران راستین و صادق پدر قوم، مزایی بزرگ بود و در فرمان او مأموریت‌های حساسی را به انجام رسانید.

شیده پیری، معاشر از یک مرحله سرنوشت ملت، تمام

سازده که صادق ترین چهره ها را از مردم شرایطی داشت به چین اعمال خانانه می‌زنند که کشور در یک مرحله سرنوشت ملت، تمام شرایطی که جیان نفاق و خیانت، جیات خود را در شرارت و چنگ افزایی می‌بینند، بینیان، سیاست صلح، قریانگاه، فرزندان صالح مردم خواهد شد.

دشمنان سوگند خوده مردم درست در شرایطی دست به چین اعمال خانانه می‌زنند که کشور در یک مرحله سرنوشت ملت، تمام شرایطی از یک چین شرایطی که مغایه است، خانین از یک چین شرایطی که مغایه است، خانین از یک چین شرایطی که مغایه است، مطابق آن فرزندان راستین مردم باید از مم مشغله های کوچک بسوی سرنوشت ملت، تمام توجه خود را مبذول دارند، دام توطنه ای می

فرغیه، زن بیوه مهاجر تازه وارد:

هازیم چنگ ناهمه ایم، بیکاری و توهین هارا آواره ساخته است

زندگی در کمپ بری آنها غیر قابل تحمل می‌باشد بیشتر آنها، به آدرس خانه‌های خویشان خود می‌روند. یک زن مهاجر دیگر می‌گوید: بدینختن ما افغان‌ها زوال نپذیر است. ما محکوم شده ایم تا

وقتی از علت مهاجرت آنها سوال نمایی، بادنایی از درد و رنگ، گلایه و شکایت پاسخ می‌دهند. زنها بیشتر از مردان خود را بیچاره و مغلوب احساس می‌کنند.

نفرخیه یک زن مهاجر تازه وارد می‌گوید: من بیوه زنی هستم که از چهار سال تاکنون بخاطر تهیه نان بسته های خود، از خانه بیرون شده‌ام. تا زمانیکه پدر او اولاد هایم زنده بود، رومم را آتفاب و مهتاب نمی‌بود.

پدر اولاد هایم را مجاهدین صاحب‌ها، پیش چشم بسته هایم کشند و قام دارایی‌ما را دزدیدند. من از مجبوریت از خانه بیرون آمدم. در این اواخر در یک مسکونی بهرام آشیزی پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

اسلام عزیز دین برحق و کامل برای نخستین بار به زن هیجان و غلبه و این را ایله می‌دانم.

چیزی و وقار بخشدید، زن را زنده به گور شدن نجات داد، برای زن حق زندگی و تحصیل قابل شد. من فی دام

چرا عده بی میخواهند اسلام را بدنام کنند و خلاف امر

نا ترس، به جام آمد و آنقدر لت و کویم کردند که خون از سر

و صورت جاری گشت. زن را هرچه عذر و زاری می‌کردند که

مرا رها کنند، قبول نمی‌کردند.

مرا می‌زنند که چرا از خانه خارج شده‌ام من به طالب‌ها می‌گویم که اگر این قدر

کاکه و جواهره هستند که می‌توانند کار کردن زن های افغان را بینند، بیانند و مرد

شوند، برای مایه‌ها نان و برای اطفال ما، وسایل تعلیم و تربیه فراهم سازند.

او در باره مهاجرت من می‌گوید: ما از بینگ نیامده‌ایم، بیکاری و توهین ما را

او را در باره مهاجرت من می‌گوید: ما از بینگ نیامده‌ایم، بیکاری و توهین ما را

او را در باره مهاجرت من می‌گوید: طالبان را، غیر اسلامی دانسته چین اظهار می‌دارد: زن دیگری بنام نوریه عمل

زندگی و وقار بخشدید، شهادتش را این کمپ چین

گزارش می‌داند، روزانه بطور متواتر، یک

صدیق‌نگاه فامیل با عبور از مرز تورخ و سایر

عابران، وارد سرحدات کشور پاکستان می‌گردند، و تاکنون صرف برای پیچوی دیست

خانه وار، از سوی مؤسسه (ایران) در ناصر

باغ رشن کارت، توزیع گردیده است از آنجاییکه

اکثر این مهاجرین، مردمان شهری هستند که